

چگونگی تحقق علم دینی از منظر فرهنگستان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۱۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۲/۲۵

مهدی قربانزاده*

چکیده

بحث «علم دینی» یکی از مباحث فلسفی جنجال‌برانگیز است. این بحث طرفداران و مخالفان جدی دارد. طرح اندیشه تولید علم و جنبش نرم-افزاری مقام معظم رهبری در میان نخبگان حوزه و دانشگاه، به بحث علم دینی جوشش ویژه‌ای بخشید؛ به گونه‌ای که برخی از صاحب‌نظران حوزه و دانشگاه که در این باره نظرات روشنی نداشتند، تصمیم گرفتند موضع خود را با نوشتن کتاب و مقاله روشن‌تر کنند. نویسنده در این مقاله بر آن است تا به بررسی «چگونگی تحقق علم دینی از منظر استاد محمدمهدی میرباقری» بپردازد.

* سطح چهار حوزه علمیه و کارشناس ارشد رشته دین‌شناسی.

استاد میرباقری یکی از صاحب‌نظران بحث علم دینی است که در مراکز علمی حضور یافته، دیدگاه‌های خود را تشریح می‌کند. جزوه‌ها و کتابی نیز از ایشان در این باره وجود دارد.

واژگان کلیدی: علم دینی، علم سکولار، جهت‌داری ارزشی علم، نظام فکری و روش تحقیق.

مقدمه

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تصویری که درباره نسبت علم و دین وجود داشت، این بود که چنانچه عالم و کارشناس، متدین باشد، علم کار خود را به درستی انجام می‌دهد؛ زیرا دین مبین اسلام با علم، هیچ دشمنی ندارد. حداکثرش نیز این بود که خواستار طرد و حذف برخی نظریات بود و در مقابل مفاهیم دینی قرار داشت؛ ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دیدگاه جدیدی در رابطه میان علم و دین مطرح شد. طرفداران این نظریه نو، متوجه حقایقی شدند. اینها دریافتند که دین، نظام ارزشی خاص خود را دارد و طبعاً علم دینی ویژه خود را نیز می‌طلبد؛ به عبارت دیگر، اسلام عهده‌دار حکومت و رهبری توسعه اجتماعی شده است و می‌خواهد در امور خرد و کلان جامعه دخالت کند و اینها را به سمت و سوی غایتی هدایت کند. انقلاب، به دنبال مدیریت توسعه و تعالی در مقابل تمدن غرب است و به سرعت نیز از مرزهای خود عبور کرده، بر عرصه‌های جهانی اثرگذار شده است. به گونه‌ای منطقی، انقلابی که به دنبال «تمدن دینی» است و در مقیاس مسائل جهانی اثرگذار است، باید بتواند نسبت به آرمان‌های خود، توسعه آنها و مسائل کلان، طرح داشته باشد.

رویکرد نخست معتقد بود، علم ابزاری در خدمت ایدئولوژی‌های متفاوت است. می‌گفتند عالم مهذب تربیت کنید و میان فقه و کارشناسان، تعامل ایجاد کنید تا از تعامل علمی این دو، کارکردهای علمی در خدمت ارزش‌های دینی قرار بگیرند.

اما رویکرد دوم معتقد بود مشکل تنافی علم و دین حل نمی‌شود؛ زیرا تنافی با دین، به ویژه در حوزه علوم انسانی، در ذات این علم است. اینها متوجه شدند که فراتر از دانش‌ها، منطق‌ها اشکال دارند. نظام روش تحقیق باید به سمتی برود که به «وحدت رویه» برسد. محصول تحقیقات علمی در حوزه و دانشگاه و دستگاه‌های اجرایی باید با یکدیگر هماهنگ شوند، نه اینکه به وسیله انسان‌ها با یکدیگر ترکیب شوند؛ بنابراین به سراغ «روش تحقیق» رفتند (ر.ک: میرباقری، ۱۳۸۹، «ب»، ص ۹۴-۹۵).

در مجموع، طرفداران اندیشه علم دینی را می‌توان به دو طیف «حداقلی و حداکثری» تقسیم‌بندی کرد؛ زیرا برخی علم دینی را فقط در «حوزه علوم انسانی» پذیرا شده‌اند و برخی دیگر، پا از این فراتر گذاشته، به علم دینی در علوم تجربی نیز معتقدند. برخی دیگر نیز برای علم دینی محدودیتی قائل نیستند و گستره آن را اعم از «علوم انسانی، تجربی و پایه» می‌دانند.

۱. مفهوم‌شناسی

استاد میرباقری با تعریف معمول از دین که صرفاً به اخلاق، احکام و عقاید تعریف شود مخالف است؛ زیرا این نوع تعریف از دین با دین حداقلی سازگار است. ایشان دین را عبارت از ولایت الهی و جریان رشد انسان می‌دانند

(ر.ک: همان، ص ۱۰۱-۱۰۲). البته ولایت هم اعم از ولایت تکوینی و تشریحی است. به نظر ایشان، هر حقی که هر مخلوقی دارد، بازگشت به تناسبات ولایت معصومان علیهم السلام می‌کند. تمام حقوقی که در نظام تشریح برای انسان و حتی برای غیر انسان‌ها قرار داده شده، متناسب با آن حقوق تکوینی است (ر.ک: همو، ۱۳۸۵، ص ۱۲۰).

منظور از علم در اینجا، اعم از علوم تجربی، انسانی و پایه است. منظور استاد میرباقری از علم دینی، دینی کردن علوم تجربی، انسانی و پایه است. به دیگر معنا، جاری شدن تعبد در فرایند پیدایش علم است؛ به طوری که در فرایند تاریخی - اجتماعی و معرفت‌شناختی علم، حضور و سرپرستی دین از یک سو و تولی علم بر این هدایت از سوی دیگر وجود داشته باشد (ر.ک: همو، ۱۳۸۶، «الف»، ص ۴).

حضور و سرپرستی دین نسبت به علم، همیشه به معنای نقلی شدن علم نیست. چرا که گاهی ممکن است یک گزاره در فضای معرفت‌های دینی از منبع دینی اتخاذ شود و وارد علم شود؛ ولی حتی این گزاره هم اگر بخواهد در درون علم به رسمیت شناخته شود، در نهایت باید از آن متد و عقلانیت تفسیر شده، تبعیت کند. دین در فرایند پیدایش علم و از جمله در عقلانیت‌سازی، دخالت می‌کند (ر.ک: همان، ص ۴).

به هر طریق، علم دینی باید بتواند میان انگیزه، ایمان و عمل رابطه برقرار نماید. همچنان‌که گفته شد، بر این اساس، بخشی از این معرفت‌ها نیز دینی، بخشی نظری و بخشی تجربی خواهند بود (ر.ک: همو، ۱۳۸۳، ص ۱۲). دینی شدن علم به معنای تهذیب گزاره‌ها نیست. بدین معنا که در کنار هر

فرمول علمی روایاتی به عنوان تزیین بیاوریم؛ و نیز بدین معنا هم نیست که یک ادبیات انضمامی به علوم اضافه کنیم و بگوییم که باید در فلسفه‌های علوم تحول ایجاد گردد. بلکه منظور بالاتر از دیدگاه‌های مزبور است که همان «اصلاح و تکامل روش تحقیق» می‌باشد. روش تحقیق اجازه می‌دهد که پیش‌فرض‌های دینی وارد تحقیق شود. البته در این راستا روش‌های تحقیق باید نظام‌مند باشند (ر.ک: همو، ۱۳۸۹، «ب»، ص ۱۱۲).

۲. مبنای معرفت‌شناختی استاد میرباقری

دیدگاه‌های استاد میرباقری بر معرفت‌شناسی ویژه‌ای استوار است؛ ولی از آنجا که نویسنده در اینجا به دنبال واکاوی اندیشه‌های معرفت‌شناسی استاد میرباقری نیست، بدین لحاظ فقط به گونه‌ای گذرا بدان اشاره می‌شود. آقای میرباقری در فلسفه به «اصالت فاعلیت»^{*} معتقد بوده، رابطه میان مفهوم و عین را مانند مطابقت و این‌همانی نمی‌داند، بلکه رابطه میان مفهوم و عین را «نسبی» (Relative) می‌داند؛ یعنی به طور نسبی میان مفهوم و عین، ارتباط و هماهنگی وجود دارد که این هماهنگی بر «اصول انکارناپذیر»^{**} مبتنی است.

* از منظر استاد میرباقری، هرچند «فاعلیت» امری وجودی است؛ ولی به دلیل اینکه ایشان مبانی فلسفه اصالت وجود و ماهیت را نمی‌پذیرند و به آنها نقد اساسی دارند، فلسفه خویش را بر «اصالت فاعلیت» و یا «اصالت ولایت الهی» مبتنی می‌دانند.
** از منظر استاد میرباقری، اصول انکارناپذیر گاهی نسبی است و گاهی مطلق؛ اصول انکارناپذیر مطلق که زیربنای نسبی است، عبارت‌اند از: تغایر، تغییر و هماهنگی.

ظاهراً در اینجا تفاوتی میان انواع مفاهیم، اعم از مفاهیم ماهوی، مفاهیم ثانوی فلسفی و مفاهیم منطقی نیست؛ به همین دلیل، اساساً معرفت، امری «تولیدی» است و نه «کشفی».

در توجیه دیدگاه استاد میرباقری، نویسنده معتقد است معرفت (Knowledge) واقعاً کشف نیست، بلکه تولید است؛ زیرا معرفت حاصل کنش و واکنش میان مفهوم و عین است. در فهمی که حاصل می‌گردد، عقل عملی، ایدئولوژی و جهان‌بینی حضور دارند؛ به عبارت دیگر، خود پدیده به گونه خالص نزد انسان حاضر نمی‌گردد؛ از این رو، می‌گوییم معرفت، تولیدی است و نه کشفی.

۳. ضرورت دینی کردن علوم

از منظر استاد میرباقری، ضرورت علم دینی با «نظام فکری» مرتبط است. منظور از نظام فکری، مجموعه‌ای از گزاره‌ها در علوم گوناگون است که متقوم به یکدیگر بوده، هیچ تضادی با یکدیگر ندارند. این اندیشمند برای اثبات ضرورت نظام فکری از «یکپارچگی فرهنگی» آغاز می‌کند. وی معتقد است جامعه از «ترکیب حقیقی» افراد برخوردار است و هویت مستقل دارد. البته منظور آقای میرباقری، طرد دیدگاهی است که ترکیب جامعه را «اعتباری» می‌داند. یکی از ابعاد جامعه نیز «فرهنگ» است. پرسش قابل طرح اینکه آیا فرهنگ جامعه باید از نظام و انسجام واحدی برخوردار باشد یا می‌توان فرهنگ را بخشی دانست و هر حوزه را جدای از سایر حوزه‌ها تلقی کرد؟ به عبارت دیگر، آیا صحیح است بگوییم بخشی از فرهنگ جامعه به معارف دینی

و بخش دیگر به فرهنگ تخصصی و فرهنگ علوم مربوط است که می‌تواند مستقل از فرهنگ معارف دینی باشد؟ اگر نظر ما مثبت باشد، در این صورت، سایر عرصه‌های فرهنگی که در جامعه وجود دارند، می‌توانند جدای از یکدیگر و به صورت جزیره‌های مستقلی باشند و هیچ تعاملی با یکدیگر برقرار نکنند (ر.ک: همو، ۱۳۸۳، «الف»، ص ۵).

شاید منظور استاد از عبارت‌های پیش‌گفته این باشد که اگر جامعه وحدت واقعی دارد، پس فرهنگ نیز به عنوان بُعدی از جامعه دارای وحدت واقعی است؛ از این رو، همه بخش‌های فرهنگی باید با یکدیگر هماهنگ باشند تا این وحدت ضربه نبیند. طبعاً در «جامعه دینی» برای اینکه معرفت دینی آسیب نبیند، باید فرهنگ تخصصی با فرهنگ دینی هماهنگ شود تا «نظام فکری دینی» شکل گیرد. البته به اعتقاد ایشان، هنگامی نظام فکری واقعی ایجاد می‌شود که روش‌های تحقیق علوم هماهنگ باشند.

درباره دیدگاه استاد، نویسنده معتقد است اهمیت نظام فکری وقتی بیشتر آشکار خواهد شد که به تأثیرات اجتماعی علوم توجه داشته باشیم؛ به عبارت دیگر، بدانیم بعضی از علوم به تکنولوژی تبدیل شده‌اند که طبعاً آنها نیز اقتضات فرهنگی خود را در جامعه دارند و بعضی به برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و حکومتی تبدیل شده، باز هم تأثیرات عمیق خود را خواهند داشت. این مسئله می‌رساند که «جامعه دینی» نیازمند «علم دینی» است تا همه علوم را بر پایه وحی به وحدت برساند و «نظام فکری دینی» ایجاد کند. طبعاً بر این اساس، نظام فکری دینی به فقه، اخلاق، کلام و فلسفه محدود نخواهد بود، بلکه همه علوم حتی علوم پایه، جزئی از نظام فکری دینی خواهند بود.

پس اگر مفاهیم حول مفهوم «ولایت الهی» سامان یابند، دینی خواهند بود. اگر مفاهیم تولیدشده، به یکدیگر متقوم نباشند، دچار همان نقیصه‌ای خواهند شد که دین با مفاهیم سکولار در میدان عمل، درگیری دارند. اینجاست که «نظام فکری» معنا می‌یابد.

۴. ارکان نظریه استاد میرباقری درباره علم دینی

برای پی بردن به منظور آقای میرباقری درباره فرایند تحقق علم دینی، ذکر مطالب ذیل ضروری است.

۴-۱. شناخت و طرد علم سکولار

علم دینی که آقای میرباقری از آن طرفداری می‌کند، نقطه مقابل «علم سکولار» (Secular Science) است؛ بنابراین شناخت ویژگی‌های علم سکولار برای پی بردن به مقصود ایشان ضروری است.

به نظر آقای میرباقری با پدیدارشدن دوران مدرن که به لحاظ فرهنگی می‌توان آن را دوران «مدرنیته» (Modernity Age) نامید، علم سکولار نیز متناسب با این دوران رشد کرد.

به نظر این اندیشمند، علم مدرن در حوزه اخلاق نیز وارد شده، اخلاق متناسب با خود را جایگزین اخلاق دینی کرده است. ایشان مفهوم «توسعه» را ساخته علم سکولار می‌داند و معتقد است سرپرستی توسعه، اخلاق انسانی را دستخوش دگرگونی کرده، انگیزه‌ها را رشد می‌دهد و انسداد روحی و روانی نسبت به دنیا ایجاد می‌کند. در حقیقت، علم مدرن نوعی پرورش اخلاقی دارد و

عاطفه‌های بشر را نیز متناسب با توسعه، رهبری می‌کند؛ یعنی مدعی رهبری توسعه عواطف است (ر.ک: میرباقری، ۱۳۸۳، «الف»، ص ۹-۱۰).

به دلیل پیامدهای منفی علم سکولار، استاد معتقد است علم مدرن، «جهل مرکب» و یا «جهالت توسعه‌یافته» بوده، کارآمدی ندارد و حاصلش نیز توسعه در گمراهی بشر است.

وی به روشنی می‌گوید اگر قافله تمدن پیش از رنسانس متوقف می‌شد، از اینکه به لجام‌خوردگی الکترونیکی تافلر برسد، بسیار بهتر و سعادت‌مندانه‌تر بود. علم سکولار جز اضطراب، ناامنی، نفی کرامت انسانی و منحل کردن انسان در توسعه سرمایه‌داری و اینکه کرامت انسان را خرج سرمایه‌داری کنند، نتیجه‌ای نداشته است. البته این گونه نیست که علم مدرن هیچ خدمتی به بشریت نکند؛ زیرا کارآمدیش برای کفر، خالص نیست؛ از این رو، می‌توان گفت لایه‌هایی از نورانیت در آن وجود دارد (ر.ک: همو، ۱۳۸۶، ص ۱۰).

از منظر آقای میرباقری، اصلی‌ترین چالش در انقلاب اسلامی ایران، چالش میان معرفت‌های دینی و علم سکولار است؛ زیرا میان این علم و دین، هماهنگی و سازگاری وجود ندارد (ر.ک: همو، ۱۳۸۱، ص ۶).

استاد، نتیجه حاکم شدن علم سکولار را حذف نظام اسلامی از آن و یا بقای صرفاً «صورت ظاهری» می‌داند؛ زیرا در این صورت، محتوایش همان محتوای حکومت‌های مدرن غیردینی و سکولار است که فقط به نام حکومت دینی عمل می‌کند. در واقع تأثیرگذاری دین بر فرایندهای اجتماعی به سمت صفر میل می‌کند. البته در روند تدریجی، ساختارهای کلان نیز تغییر خواهد کرد (ر.ک: همان، ص ۹۸).

در دفاع از دیدگاه استاد میرباقری می‌توان گفت، معمولاً به علم و دین از منظر عقل نظری نگریسته می‌شود که تعارض‌های موجود میان این دو نیز فقط نظری می‌باشد؛ به همین دلیل، طرفداران علم دینی با توجیه‌هایی خود را از قید این تعارض نجات می‌دهند، در حالی که تعارض واقعی در میدان عمل است. باید دید در میدان عمل با این تعارض‌ها چه می‌توان کرد؛ به عنوان مثال، اینترنت دارای کارکرد فرهنگی خاصی است که در برخی موارد با ارزش‌های دینی در تعارض است. اگر گفته شود با مدیریت می‌توانیم جلوی موارد منفی را بگیریم، می‌گوییم پس اینترنت دارای کارکرد خاصی است که به‌آسانی نمی‌توان تأثیرات منفی آن را منفک کرد. این مدیریتی که بخواهیم بر آن اعمال کنیم نیز نیازمند علم دینی است. از زاویه دیگری نیز می‌توان نزاع میان علم و دین را تصویر کرد؛ هریک از علم و دین در جامعه دارای تأثیراتی‌اند، اگر این دو با یکدیگر هماهنگ نباشند، به تعارض منجر می‌شوند که با توجه به اقبال عمومی علم در جامعه، معمولاً عرصه بر دین و دینداران تنگ‌تر می‌گردد؛ پس فقط یک حالت باقی می‌ماند و آن اینکه علم از سوی دین مدیریت شود تا تعارضی حاصل نشود.

۲-۴. عقل تابع دین

از دیدگاه آقای میرباقری، دو دیدگاه عمده می‌توان درباره نوع رابطه میان عقل و دین مشاهده کرد: اول، عقل تابع دین باشد، دوم، دین تابع عقل باشد. البته شق سوم نیز قابل فرض است و آن اینکه نخست اصل حقانیت دین با عقل ثابت شود و سپس عقل در خدمت دین قرار گیرد. این شق در قسمت دوم توضیح داده می‌شود.

یک دیدگاه معتقد است دین زیرمجموعه عقل است و در نهایت، عقلانیت مستقل بشر، مسیر حرکت اجتماعی دین را تفسیر می‌کند؛ بنابراین دین باید تابع عقلانیت باشد، نه اینکه بر مسیر عقلانیت حاکم گردد؛ از این رو، عقلانیت مستقل بشر، مدیریت علوم را رقم می‌زند؛ زیرا دین زاینده عقلانیت اجتماعی است، نه حقیقتی فوق عقلانیت که از عالم بالا و قدسی آمده باشد. ادعای مارکسیست‌ها در این باره قابل ارزیابی است؛ چون معتقد بودند دین ترکیبی از فلسفه و هنر است. در این نظریه هرچند دین و فلسفه هر دو محصول جامعه‌اند؛ ولی فلسفه در مقیاسی حاکم بر دین می‌شود؛ به عبارت دیگر، دین چیزی جز ترکیب فلسفه و هنر نیست؛ یعنی انعکاس جهان در ذهن انسان توأم با احساسات خیالی، می‌شود دین (ر.ک: همان، ص ۹۷).

دیدگاه دیگر اینکه دین حقیقتی قدسی است که ظهور ولایت خداوند متعال بوده، برای سرپرستی اراده‌های انسانی نازل شده است؛ از این رو، احکام، اخلاق و اعتقادات، مرحله نازله دین محسوب می‌شوند. جریان ولایت نور و سرپرستی هدایت، اعم از حیات فردی و جمعی بشر است؛ پس دین، جریان ربوبیت الهی در جهت تکامل حیات بشری است. اگر دین را بدین معنا دانستیم، دین عهده‌دار فلسفه و رهبری عقل بشر نیز خواهد بود (ر.ک: همان، ص ۹۸).

آقای میریاقری از میان دو دیدگاه مذکور، به دیدگاه اخیر معتقد است.

۴-۳. جهت‌داری ارزشی علم

آقای میریاقری معتقدند با توجه به حضور عقل عملی در گزاره‌های دینی، پیش از اینکه گزاره‌ای صادق یا کاذب باشد، حق یا باطل است؛ از این رو، علوم

جهت‌دارند؛ یعنی اگر علومی داریم که در اصل به عمل معطوف است، این علوم، دینی و غیردینی می‌شوند؛ بدین معنا که کارآمدی آنها یا در جهت گسترش عبادت است و یا اگر کارآمدی آن در جهت توسعه قرب باشد، دینی و اگر در جهت خلاف آن باشد، ضددینی است. چنین علمی، صدق و کذب نمی‌پذیرد؛ ولی حق و باطل می‌پذیرد؛ بنابراین معیار حق و باطل مطرح است و نه صدق و کذب (ر.ک: همان، ص ۹۸).

از این منظر، عقل هیچ‌گاه خالی از جهت نیست؛ بر این اساس، استاد معتقد است بیرون‌بودن عقل فردی و جمعی از گرایش، توهم است. حتی هنگامی که عقل می‌خواهد خود را از گرایش رها سازد، باز هم گرایش دارد. اگر گرایش تغییر کند، داوری نیز تغییر خواهد کرد.

به نظر استاد میرباتری، تفلسف باید بر پایه وحی باشد، در غیر این صورت، فلسفه راه را به خطا می‌رود.

فلسوفی که با آموزه‌های انبیا کاری ندارد و می‌خواهد برای خود نگارگری کند و جهان را می‌سازد و برای آن تصرفی که خود می‌خواهد، فلسفه می‌سازد، این فیلسوف در کار فلسفی خود از قرائت نبی اکرم ﷺ خارج شده است. البته نه اینکه از ربوبیت خداوند متعال خارج شده باشد؛ زیرا شیطان نیز تحت لوای ربوبیت الهی قرار دارد و فقط از ولایت الهی خارج شده است (ر.ک: همو، ۱۳۸۳، ص ۱۱).

۴-۴. همه‌جانبه‌بودن هدایت دینی

میان همه طرفداران دین، این مسئله مورد اتفاق می‌باشد که دین برای هدایت بشر آمده است. از منظر استاد میرباتری، هدایت دینی شامل ابعاد گوناگونی

می‌شود و منحصر در اخلاق، شریعت و یا شکل کلی جامعه الهی نیست، بلکه همه جنبه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و علمی با هدایت دینی مرتبط است. برخی گمان می‌کنند اگر عقلانیت انسان را متقاعد کنند، هدایت دینی اتفاق می‌افتد، در حالی که برای هدایت دینی، نه تنها باید عقل بشر متقاعد شود، بلکه همراهی حس بشر نیز لازم است. مهم‌تر از دو مورد مذکور، همراهی قلب نیز ضرورت دارد. اگر حواس و علوم متقاعد شوند؛ ولی قلب قانع نگردد، باز قلب‌ها راه خود را می‌روند. انبیا ساحت‌های گوناگون بشر را تسخیر کرده، بشر را مدیریت می‌کردند. یکی از آن ساحت‌ها عقلانیت است که اندیشه‌های عام فلسفی از آنجا شروع می‌شود و باید دینی گردد. البته انسان مجبور نیست عقلانیت دینی را بپذیرد، بلکه می‌تواند عقلانیت سکولار را پذیرفته، بر پایه آن، تمدن سکولار بسازد؛ همچنان‌که این کار را کرده است؛ ولی این دو فلسفه و اندیشه، دو گونه تمدن می‌سازند: یکی تمدن نورانی و دیگری ظلمانی (ر.ک: همو، ب، ۱۳۸۹، ص ۱۰۲). قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»: کسانی که ولایت الله را کفران می‌کنند [خیال می‌کنند که مستقل هستند، در حالی که] ولایت طاغوت را پذیرفته‌اند (بقره: ۲۵۷).

از دیدگاه آقای میرباقری، دین قدرت مدیریت علم را دارد؛ بنابراین علوم باید تحت تأثیر فرهنگ و فلسفه دینی قرار گیرد، نه فلسفه‌ای که مستقل از دین است. البته این به معنای نقلی شدن علم نیست، هرچند در نظام تحقیقات، بعضی از علوم، نقلی‌اند. علوم نقلی باید درون منظومه معرفتی، هماهنگ با بقیه تعریف شوند؛ ولی نباید به گونه‌ای باشد که علوم نقلی تابع

شود، بلکه معرفت‌های دینی باید جزء متغیرهای اثرگذار بر منظومه معرفتی بشر باشد (ر.ک: همان، ص ۱۱۲).

۴-۵. دینی‌ساختن روش تحقیق علمی

از نگاه استاد میرباقری، تفاوت‌های روان‌شناختی فقط دلیل برای دینی و یا غیردینی بودن گزاره‌های علمی نیست، بلکه ذات علم و روش آن نیز باید متحول و دینی گردد. از این زاویه وقتی به علم نگریسته می‌شود باید ارتباط میان علم و دین به گونه ریشه‌ای حل شود؛ به عبارت دیگر، در ذات علم، دین لحاظ شود و گرنه علم به طور واقعی در خدمت دین قرار نمی‌گیرد و همواره با دین تضاد عملی خواهد داشت.

از این دیدگاه، عرصه تفقه دینی باید دستخوش تکامل جدی گردد؛ به گونه‌ای - که معرفت‌های دینی ناظر به تکامل اجتماعی باشند. عرصه‌های علوم تجربی و دانش‌های نظری نیز باید دچار تحولی جدی شوند و در واقع، علم دینی از علوم پایه تا علوم کاربردی باید تولید گردد (ر.ک: همو، ۱۳۸۱، ص ۱۲).

به نظر آقای میرباقری یکی از اقدامات مهم برای تولید علم دینی، دینی‌ساختن «روش تحقیق علوم» است. البته منظور ایشان این نیست که فقط خصوصیات روانی محقق در روش دخالت می‌کند؛ زیرا این مسئله بخشی از دخالت مورد توجه است. اساساً پیدایش روش تحقیق، پدیده‌ای اجتماعی است (ر.ک: همو، ۱۳۸۶، «الف»، ص ۵).

آقای میرباقری عوامل گوناگونی را در شکل‌گیری روش تحقیق مؤثر می‌داند؛ از جمله این عوامل، بسترهای تاریخی، اجتماعی و روانی است. این عوامل

می‌توانند بر مبنای تعبد به دین و یا عدم آن شکل گرفته باشند؛ از این رو، می‌توانند دینی یا غیردینی باشند (ر.ک: همان، ص ۵).

استاد میرباقری عوامل مؤثر بر «روش تحقیق» را به سه دسته عوامل «زیرساختی»، «عوامل فلسفی» و «عوامل فرهنگی» تقسیم می‌کند. از نظر ایشان، عوامل «زیرساختی» عواملی‌اند که آزمون و خطا را قاعده‌مند می‌کنند؛ ولی اندیشه‌های نظری که در پیدایش نظریه علمی دخالت کرده، آنها را مقنن می‌کنند و از حالت ابهام بیرون می‌آورند، «عوامل فلسفی» و مواردی نیز که از ناحیه عقل عملی جامعه با فرد دخالت می‌کنند، «عوامل فرهنگی»‌اند.

در عوامل زیرساختی، دینی و غیردینی مساوی‌اند؛ به تعبیر دیگر، عوامل زیرساختی، قدر مشترک روش دینی و غیردینی است؛ ولی عوامل فرهنگی و فلسفی، قابل دینی و سکولارشدن است (همان).

ممکن است این اشکال پیش آید که موضوع بحث، دینی کردن علم است و این مطلب چه ارتباطی به منطقی و روش دارد؛ زیرا روش غیر از دانش است. پاسخ آقای میرباقری نیز این است که «روش»، علم مقدمی محسوب می‌گردد (ر.ک: حسنی و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۱۳۲).

در آغاز مقاله به ضرورت دینی کردن علوم و ایجاد نظام فکری پرداختیم. اگر به ضرورت مذکور رسیده باشیم، در این صورت باید بپذیریم که برای ساخت «نظام فکری» نیز به دینی کردن «روش تحقیق» علوم نیازمندیم.

۵. نقد و ارزیابی نظریه

در این قسمت، به برخی از مهم‌ترین نقدهای مطرح شده نسبت به نظریه استاد میرباقری می‌پردازیم.

آقای دکتر مصطفی ملکیان در مناظره‌ای با حجه الاسلام والمسلمین میرباقری شرکت جست و چند اشکال به نظریه ایشان وارد کرد. ضمناً حجت‌الاسلام والمسلمین میرباقری در تاریخ‌های ۱۳۸۳/۱۱/۲۱ و ۱۳۸۴/۳/۱۲ در یکی از کرسی‌های نظریه‌پردازی دفتر تبلیغات اسلامی حضور یافتند و ناقدان محترم حج الاسلام والمسلمین معلمی و حاجی/براهیم به نقد دیدگاه‌های ایشان پرداختند. اشکال‌های یک و دو از سوی آقای ملکیان و اشکال‌های سه تا هفت را آقایان معلمی و حاجی/براهیمی مطرح کردند.

۱-۵. جهت‌داری تکنولوژی و نوع تغذیه معصومان علیهم‌السلام

اشکال‌کننده پرسید مگر پیامبر از محصولات غذایی جامعه تناول نمی‌کردند؟ آقای میرباقری در پاسخ ارتباط میان جهت‌داری تکنولوژی و نوع تغذیه نبی اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفتند که اگر الگوی کشاورزی ما الگوی کشاورزی مدرن باشد، هم در حوزه تغذیه بشر، هم در حوزه سلامت روحی و هم در حوزه سلامت جسمی، بشر با مشکل مواجه می‌شود. نباید محصول را از الگوی علمی آن جدا کرد. سؤال این است که این محصول در کدام نظام علمی و کدام اتمسفر تولید شده است؟ اگر انسان نگاه انتزاعی را کنار بگذارد، می‌تواند ارتباط‌ها را مشاهده کند (ر.ک: میرباقری، ۱۳۸۶، «الف»، ص ۱۰).

۲-۵. حضور اراده در داوری و اشکال تسلسل

اشکال‌کننده می‌پرسد، کاملاً روشن است که انگیزه‌ها در داوری‌های ما مؤثرند؛ همچنان‌که آقای میرباقری اشاره کردند در تمام علوم - چه نظری و چه عملی - ارزش‌ها در داوری‌های ما دخالت می‌کند و تأکید کردند که ما

روش فارغ از ارزش نداریم. گزاره‌هایی‌اند که حقانیت دین را اثبات می‌کنند، شما حتماً با روشی اقدام به اثبات آن گزاره‌ها برای مخاطب‌تان می‌کنید، در این صورت آیا انگیزه‌تان در آن اثر داشت؟ اگر بگویید آری، در این صورت، شما دچار تسلسل شده‌اید؟

آقای میرباقری هم در جواب گفتند:

در مقام معیارسازی، عقل نظری بریده از عقل عملی نیست؛ بنابراین معیارها به گرایش‌های غالب اجتماعی برمی‌گردد. گرایش عمومی در باطن انسان‌ها، گرایش فطری است که در قضاوت حضور پیدا می‌کند؛ اما این گرایشی نیست که ابتدا اراده خودمان در آن مؤثر باشد. وقتی آفریده می‌شویم چنین نیست که با یک عقل نظری آفریده شویم و هیچ عقل عملی‌ای نداشته باشیم و هیچ گرایشی هم در ما نباشد و سپس مثلاً عقل نظری، خدا را اثبات کند و در ما گرایش ایجاد شود. ما از آغاز، موجودی دارای فطرت، میل و گرایش هستیم و این دو متقوم به همدیگر عمل می‌کنند. این یک گرایش مشترک عمومی است که به سمت حق می‌باشد. اما گرایشی نیست که اراده در آن حضور داشته باشد؛ ولی با توجه به اینکه اراده انسان شروع به فعالیت می‌کند، جهتی را برای هدایت تمایلات خود انتخاب می‌کند که آن جهت اختیاری بر کیفیت فهم اختیاری انسان اثر می‌گذارد؛ اما صاحب‌نظران این را به علیت منتسب می‌کنند.

از منظر آقای میرباقری، جهت‌داری وجود دارد، اما متعلق به اختیار بشر نیست، بلکه مربوط به مشیت خدای متعال است. معمولاً «پایگاه تفاهم عمومی» را فقط عقل نظری و علیت می‌دانند، لیکن ایشان آن را ترکیبی از عقل عملی، عقل نظری و مشیت می‌دانند (ر.ک: همو، ص ۱۰).

۳-۵. پذیرش نسبیت مطلق به سبب نفی تطابق و صدق و کذب

امکان ندارد انسان، منکر صدق و کذب و مطابقت شده و دچار نسبیت‌گرایی مطلق نشود. اصولاً با نفی تطابق، حق و باطل در نظر بی‌رنگ می‌شود و هر کسی می‌تواند بگوید که گرایش و اراده من در این نظام حق است (ر.ک: همو، ۱۳۸۹، ص ۴۴-۴۵).

آقای میرباقری در پاسخ نسبیت را به «نسبیت مطلق» و «نسبیت نسبی» تقسیم کرده، گفتند ملازمه‌ای میان نظریه‌شان و نسبیت مطلق وجود ندارد و خود را طرفدار نسبیت نسبی دانستند (ر.ک: همان، ص ۶۴).

۴-۵. شکاکیت مطلق

از آنجا که تفسیر دقیقی برای حق و باطل باقی نمی‌ماند، این امر به شکاکیت دامن می‌زند (ر.ک: همان، ص ۵۳).

استاد میرباقری برای اینکه فهم حق و باطل به شکاکیت منجر نگردد، عقل عملی را با فطرت پیوند می‌زند؛ همچنان‌که عقل نظری و عملی را تحت ربوبیت خدای متعال قلمداد می‌کند. ایشان در جای دیگر، عقل عملی را بر عقل نظری مقدم می‌کند.

به اعتقاد ایشان، هیچ‌کس نمی‌تواند بُعد عقل عملی در فطرت خویش را از میان ببرد (ر.ک: همان، ص ۶۱-۶۲).

۵-۵. عدم تفاهم با ملحدان

طبق نظریه محال است که بتوان با ملحد تفاهم کرد؛ چراکه فهم برای او ممتنع است (ر.ک: همان، ص ۴۷).

استاد میرباتقیری پاسخ می‌دهد که تفاهم با ملحدان بر پایه عقل عملی است و نه عقل نظری؛ زیرا فرد دارای اراده است. ربوبیت الهی هماهنگ‌کننده کل خلقت است. مثلاً خداوند متعال به فرعون اجازه نمی‌دهد در مقابل اتمام حجت پیامبر بایستد. اگر فرعون با پیامبر همراهی کرد، می‌فهمد، وگرنه واقعا نمی‌فهمد. همچنان‌که عمر سعد پس از سخنرانی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به آن حضرت گفت که ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی (ر.ک: همان، ص ۶۰-۶۱).

۵-۶. مخدوش شدن اصل عقلانیت

بر اساس این نظریه، میان پارادایم‌های نور و ظلمت بحث لاقیاسیت مطرح می‌گردد. در این صورت مرجع سومی خارج از این دو مرجع نخواهد بود که بتوان این دو را با هم مقایسه کرد و حق و باطل را معین نمود؛ از این رو اصل عقلانیت قابل دفاع نخواهد بود (ر.ک: همان، ص ۵۰).

اما به نظر استاد میرباتقیری پارادایم‌های مزبور به نظام واحد برمی‌گردند و درون یک نظام‌اند؛ زیرا عالم یک خدا دارد و معنای دو جریان نور و ظلمت ثنویت نیست. این دو جریان در دستگاه خلقت، تحت ربوبیت واحد است (ر.ک: همان، ص ۶۲).

۵-۷. تفاوت آثار ناشی از علم به عنوان مجموعه گزاره‌ها و فعالیت انسانی

گاهی مراد از علم عبارت است از پیکره‌ای از گزاره‌ها و گاهی مقصود ما یک فعالیت انسانی است. تفاوت این دو معنا از علم، به دنبال خود آثاری را به بار خواهد آورد. علم به معنای فعالیت انسانی، متأثر از اقسام عوامل انسانی همانند

حسد، جاه‌طلبی و.. است؛ اما علم به معنای اول ممکن است به‌صراحت قابل ردیابی نباشد (ر.ک: همان، ص ۵۰-۵۱).

آقای میرباقری در پاسخ به گونه‌ای بحث می‌کنند که گویا منظورشان این است که علم به معنای نخست با علم به معنای دوم گره خورده است؛ یعنی مجموعه‌ای از گزاره‌ها را نمی‌توان از اراده‌های انسانی گسست. وی می‌گوید: آنجاکه مجموعه‌سازی شروع می‌شود، آثار اراده بیشتر و حضور آن فعال‌تر است. آنجاکه نوبت به پردازش اطلاعات می‌رسد، نظام اراده‌های انسانی به‌شدت دخیل است (ر.ک: همان، ص ۶۳).

۵-۸. علت عدم تولید علم دینی در سالیان گذشته

ممکن است این اشکال به ذهن برخی خطور کند که اگر می‌توان علم دینی را- از جمله با قرائت اخیر- تولید کرد، چرا طی سی سال گذشته بدین امر موفق نگشته‌اند؟ پاسخ این است که از چنین نظریات بنیادی‌ای نباید انتظار داشت که سی ساله جواب بدهد. ضمن اینکه استاد میرباقری و همفکرانشان تا محدوده فلسفی‌اش این نظریه را همراهی می‌کنند و بقیه آن به همدلی، همفکری و همکاری استادان حوزه و دانشگاه و فرهنگستان‌های رشته‌های مختلف بستگی دارد.

به هر طریق، استاد میرباقری به علم دینی از زاویه خاصی نگریسته است که با راه‌هایی که دیگران رفته‌اند، متفاوت است. به همین دلیل، گستره‌ای که ایشان برای علم دینی در نظر می‌گیرد با آنچه دیگران بدان معتقدند، بسیار متفاوت است. به نظر می‌رسد اگر کسی از همین منظر به علم و دین بنگرد، به همین نتیجه‌ای می‌رسد که ایشان بدن معتقد گشته‌اند.

نتیجه‌گیری

بحث «علم دینی» یکی از مباحث جنجال‌برانگیز در فلسفه دین است که طرفداران و مخالفان جدی دارد.

استاد میرباقری یکی از صاحب‌نظران بحث علم دینی است که در مراکز علمی حضور یافته و دیدگاه‌های خود را تشریح می‌کند. جزوه‌ها و کتابی نیز از ایشان درباره موضوع مزبور وجود دارد.

روی هم رفته، طرفداران اندیشه علم دینی را می‌توان به دو طیف «حداقلی» و «حداکثری» بخش‌بندی کرد؛ زیرا برخی علم دینی را صرفاً در «حوزه علوم انسانی» پذیرا شده‌اند و برخی دیگر پا را از این فراتر گذاشته، به علم دینی در علوم تجربی نیز معتقدند. همچنین برخی دیگر برای علم دینی محدودیتی قائل نیستند و گستره آن را اعم از «علوم انسانی، تجربی و پایه» می‌دانند. استاد میرباقری جزء آن دسته از متفکرانی است که گستره علم دینی را در همه زمینه‌ها می‌دانند.

استاد میرباقری معتقد است که خداوند انسان را جهت‌دار آفریده است و برای انسان قایل به اراده و اختیار است. انسان در کسب معرفت در حال انجام دادن عملی ارادی است و نوع اراده انسان بر فهم او تأثیر می‌گذارد. اراده انسان هم یا در جهت بندگی خدا و یا پرستش شیطان و بهره‌مندی مادی است؛ از این روی، ادراک انسان یا کافرانه است و یا مومنانه.

این صاحب‌نظر معتقد است فهم و علم بر خلاف تلقی رایج، حق و باطل است، نه صادق و یا کاذب. فهم و علم باطل (سکولار) هم در جهت باطل کارآمدی دارد. البته میزان کارآمدی علم سکولار در جهت باطل، امری نسبی است.

با توجه به حقیقی بودن و اعتباری نبودن جامعه، فرهنگ جامعه نیز - به عنوان بُعدی از جامعه - حقیقی و یکپارچه است؛ بنابراین نمی‌توان بخشی از فرهنگ را به دین و بخشی دیگر را به فرهنگ تخصصی جدای از دین واگذار کرد؛ از این رو، نظام فکری در جامعه الهی گریزناپذیر می‌نماید. برای برپایی نظام فکری، علم دینی ضروری است.

دینی شدن علم به معنای تهذیب گزاره‌ها نیست. بدین معنا که در کنار هر فرمول علمی، روایاتی به عنوان تزیین بیاوریم و نیز بدین معنا هم نیست که یک ادبیات انضمامی به علوم اضافه کنیم و بگوییم که باید در فلسفه‌های علوم، تحول ایجاد گردد. بلکه منظور بالاتر از دیدگاه‌های مزبور است که همان «اصلاح و تکامل روش تحقیق» می‌باشد.

آقای میرباقری عوامل مختلفی را در شکل‌گیری روش تحقیق مؤثر می‌داند که از جمله آنها عوامل فرهنگی است. این عوامل، می‌توانند بر مبنای تعبد به دین و یا عدم آن شکل گرفته باشند؛ از این رو، می‌توانند دینی یا غیر دینی باشند.

استاد میرباقری به علم دینی از زاویه خاصی نگریسته است که با راه‌هایی که دیگران رفته‌اند، متفاوت است. به همین دلیل، گستره‌ای که ایشان برای علم دینی در نظر می‌گیرد با آنچه دیگران بدان معتقدند، بسیار متفاوت است. به نظر می‌رسد اگر کسی از همین منظر به علم و دین بنگرد، به همین نتیجه‌ای می‌رسد که ایشان بدان معتقد گشته‌اند.

اگر بدانیم بعضی از علوم یا تبدیل به تکنولوژی شده که طبعاً آنها نیز اقتضائات فرهنگی خود را در جامعه دارند و بعضی نیز تبدیل به برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و حکومتی شده‌اند، باز هم تأثیرات عمیق خود را خواهند داشت. این

مسئله می‌رساند که «جامعه دینی» نیازمند «علم دینی» است تا همه علوم را بر پایه وحی به وحدت برساند و «نظام فکری دینی» ایجاد نماید. طبعاً بر این اساس، نظام فکری دینی دیگر محدود به فقه و اخلاق و کلام و فلسفه نخواهد بود، بلکه همه علوم، جزئی از نظام فکری دینی خواهند بود.

منتقدان نیز اشکال‌هایی را به اندیشه حجت‌الاسلام والمسلمین میرباقری وارد کردند که ایشان به همه آنها پاسخ دادند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد اندیشه ایشان از انسجام لازم برخوردار است.

در پایان، ذکر این نکته ضروری است که در میان صاحب‌نظران طرفدار علم دینی، نظریه استاد میرباقری از پیچیدگی‌هایی برخوردار است که تأمل بیشتر پژوهشگران را می‌طلبد.

منابع و مأخذ

- *. قرآن کریم.
۱. حسنی، سیدحمیدرضا؛ مهدی علی‌پور و سیدمحمدتقی موحد ابطحی؛ **علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات**؛ چ ۵، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰.
 ۲. میرباقری، محمدمهدی؛ **جزوه جنبش نرم‌افزاری و رابطه علم و دین**؛ قم: مؤسسه فرهنگی فجر ولایت، ۱۳۸۳ (الف).
 ۳. —؛ **جزوه ضرورت نظام فکری**؛ قم: مؤسسه فرهنگی فجر ولایت، ۱۳۸۳ (ب).
 ۴. —؛ «علم دینی، گفتگوی مصطفی‌ملکیان و محمدمهدی میرباقری»؛ **خردنامه همشهری**؛ تهران: روزنامه همشهری، ش ۱۹، مهر ۱۳۸۶.
 ۵. —؛ **امام‌شناسی**؛ قم: مؤسسه فرهنگی فجر ولایت، ۱۳۸۵.
 ۶. —؛ «جزوه ضرورت و راهکارهای جنبش نرم‌افزاری»؛ قم: مؤسسه فرهنگی فجر ولایت، ۱۳۸۱.
 ۷. —؛ **گفتارهایی پیرامون تحول در علوم انسانی**؛ چ ۲، قم: انتشارات مؤسسه فجر ولایت، ۱۳۸۹.
 ۸. هیئت نقد و نظریه‌پرداز؛ **جهت‌داری علوم از منظر معرفت‌شناختی**؛ چ ۲، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.